

# چالش‌های «مفهومی» و «تحلیلی» فراروی دولت در تدوین و اجرای سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی

دکتر فرهاد خرمی<sup>۱</sup>

## چکیده

هدف از ارائه مقاله حاضر این است که چالش‌های «مفهومی» و «تحلیلی» فراروی دولت در تدوین اجرای سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی به‌طور مختصر تشریح و از این راه بینش‌های لازم فراروی سیاست‌گذاران بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی قرار گیرد و در نهایت منجر به گزینش صحیح سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی شود. در این راستا، مقاله به دو زیرموضوع: ۱. چالش‌های «مفهومی» فراروی دولت در تدوین اجرای سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی و ۲. چالش‌های «تحلیلی» فراروی دولت در تدوین اجرای سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی تقسیم گردیده است و در چارچوب هر یک سلسله سؤالات خاصی مطرح و پاسخ‌های اجمالی به آنها به‌صورت اثباتی/ دستوری برحسب مورد ارائه گردیده است. انگیزه ارائه مقاله از آنجا نشأت گرفته است که متأسفانه اغلب مشاهده می‌شود سیاست‌گذاران اقتصادی ما عموماً و در مقوله بازتوزیعی و

---

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

پرداخت‌های انتقالی به‌خصوص با مبنای نظری موضوعات ناآشنا، کم‌آشنا یا بدآشنا هستند و این امر موجب شده است که علی‌رغم صرف بودجه‌های کلان سالانه برای بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی تغییرات مطلوب در اختلاف طبقاتی به وجود نیاید. سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی موفق سیاست‌هایی هستند که به‌سرعت معیارهایی مانند ضریب جینی، نسبت میانگین درآمدی دهک‌های بالا به دهک‌های پایین، درصد افراد زیر خط فقر و درصد بودجه اختصاص یافته به اجرای این سیاست‌ها را کاهش دهند. بدین منظور مقاله در ۴ بخش و ۲ پیوست تنظیم گردیده است.

**کلیدواژه‌ها:** بازتوزیعی، پرداخت‌های انتقالی، رفاه اجتماعی، عدالت اجتماعی، کارآمدی اقتصادی.

## مقدمه

منظور از نگارش و ارائه این پژوهش آن است که در چارچوب موضوع دوم [تأمین اجتماعی، عدالت اجتماعی، اقتصادی (سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی)] از گستره دوم کنگره (عدالت و تأمین اجتماعی) پاسخ به دو گروه سؤالات و چالش‌های بنیانی فراروی دولت در تدوین و اجرای سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی در دو حوزه «مفهومی» و «تحلیلی» به مناظره علمی و عملی گذارده شود. سؤالات بنیانی در حوزه «مفهومی» عبارتند از:

۱. آیا اصولاً کار اقتصاددانان (اقتصاددانان اثباتی) است که خود را درگیر علمی سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی نمایند؟

۲. آیا اصولاً کار سیاست‌گذاران اقتصادی (اقتصاددانان دستوری) است که خود را درگیر تدوین و تغییر سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی کنند؟

۳. آثار بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی از دید مکاتبی چون «مطلوبیت‌گرایی» و به حداکثر رساندن حداقل» جان رالز بر رفاه اقتصادی چیست؟

۴. آیا برخلاف مکاتب فوق می‌توان سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی تدوین و اجرا نمود که منجر به بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی با کارآمدی پاراتویی شوند؟

۵. نقش انگیزه‌های فردی مانند نوع دوستی<sup>۱</sup>، بیمه‌های اجتماعی<sup>۲</sup>، جلوگیری از تنش‌های سیاسی

1. altruism

2. social insurance

و اجتماعی<sup>۱</sup> و پدیده‌هایی از جمله معرفی کالاها و خدمات نوع‌دوستانه<sup>۲</sup> و پیامدهای مثبت اقتصادی<sup>۳</sup> در دسترسی به یک بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی با کارآمدی پاراتویی چیست؟

۶. آیا اگر فرایند تولید درآمد خود «عادلان» باشد باز هم سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی از طرف حاکمیت لازم است؟ نقش عادلانه بودن روش‌های به‌کارگرفته شده در بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی در این میان چیست؟ آیا در جامعه‌ای که در آن ترقی اجتماعی<sup>۴</sup> کافی و روان موجود است باز هم سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی از طرف حاکمیت لازم و جایز است؟

انگیزه طرح پرسش‌های بنیانی فوق در حوزه «مفهومی» از آنجا ناشی می‌شود که اغلب احساس می‌شود که متأسفانه، بیشتر تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران اقتصادی با ادبیات مناظره‌های علمی و نوشتارهای آکادمیکی موضوع کم‌آشنا یا ناآشنا یا بدآشنا هستند. لذا علی‌رغم صرف بودجه‌های فزاینده و نسبتاً کلان سالانه جهت اجرای سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی، درآمد واقعی اقشار آسیب‌پذیر جامعه نسبت به درآمد واقعی دیگر اقشار تغییر مطلوب را نشان نمی‌دهد. به نحوی که مثلاً طبق آمار دولتی ضریب جینی در حدود ۰/۴۲ و نسبت میانگین درآمد بالاترین دهک جامعه به میانگین درآمد پایین‌ترین دهک جامعه در حول و حوش رقم ۱۶/۵ برابر و درصد جامعه زیر خط فقر در حداقل ۱۴٪ باقی مانده است. این در حالی است که افلاطون معتقد بود در یک جامعه «خوب» نسبت درآمد ثروتمندترین به فقیرترین نباید بیش از ۴ باشد و از این نظر طبق آخرین آمار و ارقام موجود شاید بهترین کشور ژاپن باشد که نسبت مذکور در آن تقریباً ۴/۵ و بدترین کشور بولیوی باشد که نسبت یادشده در آن نزدیک به ۲۵۰ است.

سؤالات بنیانی در حوزه «تحلیلی» عبارتند از:

۱. چالش‌های فراروی دولت در برآورد آثار رفاهی سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی به سبب تغییرات محتمل در قیمت‌های نسبی کدامند؟
۲. چالش‌های فراروی دولت در تخمین آثار رفاهی سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های

1. social and political stability
2. commodity egalitarianism
3. positive externalities
4. upward social mobility

انتقالی به سبب تولید و مصرف و در اختیار نهادن کالاها و خدمات عمومی کدامند؟

۳. چالش‌های فراروی دولت در محاسبه آثار رفاهی سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی به سبب جنسی یا معادل نقدی بودن این سیاست‌ها برحسب مورد کدامند؟

انگیزه طرح سؤالات بنیانی فوق در حوزه «تحلیلی» از آنجا نشأت می‌گیرد که متأسفانه اغلب مشاهده می‌شود تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران اقتصادی ما این‌گونه برداشت می‌کنند که در اجرای سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی همیشه درآمد واقعی و در نتیجه رفاه اقتصادی افرادی که یارانه دریافت می‌کنند افزایش می‌یابد و در مقابل درآمد واقعی و در نتیجه رفاه اقتصادی افرادی که برای یارانه مجبور به پرداخت مالیات می‌شوند کاهش می‌یابد و اگر مالیات‌دهندگان دارای درآمد بیشتری نسبت به دریافت‌کنندگان یارانه‌ها باشند توزیع درآمد مسأوری‌تر می‌شود. اما غافل از آنکه متأسفانه چنین تحلیلی ممکن است لزوماً درست نباشد. در ادامه این بخش مقاله سعی خواهد گردید که توضیح داده شود چنین برداشت‌هایی در چه حالاتی صحیح و در چه مواردی ناصحیح است.

همان‌طور که می‌دانیم هر سال سهم عمده‌ای از بودجه دولت صرف کالاها و خدمات عمومی می‌شود اما از آنجا که بازار نمی‌تواند مصرف‌کنندگان این نوع کالاها و خدمات را مجبور نماید ارزشی را که برای آنها قائل هستند بروز دهند، لذا نمی‌توان آثار در اختیار نهادن چنین کالاها و خدماتی را بر روی درآمد واقعی مصرف‌کنندگان آنها دقیقاً ارزیابی نمود و متعاقباً تغییر در رفاه اقتصادی افراد را تخمین زد. در ادامه این بخش مقاله به‌طور مبسوط به این چالش می‌پردازیم. در قسمت بعدی این بخش به این مقوله پرداخته خواهد شد که با وجود آنکه پرداخت‌های جنسی برخلاف کالاها و خدمات عمومی در اختیار همگان قرار نمی‌گیرند اما برآورد منافع ناشی از مصرف آنها برای دریافت‌کنندگان آنها بسیار مشکل است، البته اگر غیرممکن نباشد. زیرا برخلاف باور رایج میان تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران اقتصادی ما، هیچ‌گونه علت مستدلی وجود ندارد که تمام دریافت‌کنندگان یارانه‌های جنسی هر ریال از ارزش کالاها و خدمات دریافتی را لزوماً یک ریال ارزشگذاری نمایند. لذا هیچ‌گونه قطعیتی وجود ندارد که مطلوبیت ناشی از هر یارانه جنسی معادل مطلوبیت ناشی از یارانه مستقیم معادل نقدی آن باشد. افزون بر این، پرداخت جنسی یارانه‌ها برخلاف پرداخت معادل نقدی آنها مستلزم هزینه‌های اداری از جمله هزینه‌های انبارداری، ترابری و توزیع است. در ادامه این بخش مقاله به دلایلی پرداخته خواهد شد که با وجود کاستی‌های موجود در پرداخت یارانه‌های جنسی هنوز این روال ادامه دارد.

## ۱. چالش‌های «مفهومی» فراروی دولت در اجرا و تدوین بکارگیری سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی

از آنجا که هرگونه تصمیم‌گیری دولت به‌ویژه تصمیم‌گیری‌های اقتصادی آن نهایتاً منجر به بازتوزیعی می‌شود لذا لازم است، قبل از هر اقدامی چارچوب نظری «اثباتی» و «دستوری» این‌گونه تصمیم‌گیری‌ها از دو دید «مفهومی» و «تحلیلی» هر دو به‌گونه‌ای شفاف و علمی ترسیم شود. زیرا تنها در قالب چنین چارچوبی است که می‌توان سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی دولت را درک و تحلیل نمود و به چالش‌های فراروی دولت در این مقوله، اصولی پی برد و با آنها دست و پنجه نرم کرد.

با این وجود قبل از آنکه به این چارچوب بپردازیم اولین سؤالی که پاسخ به آن ضروری به نظر می‌رسد آن است که آیا اصولاً اقتصاددانان باید خود را درگیر موضوعات بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی نمایند یا خیر؟ بسیاری از متفکران اصولاً معتقدند که اقتصاددانان (اثباتی) نباید خود را درگیر مقولات فلسفی و سیاسی بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی نمایند. زیرا موضوع بالفطره یک بحث ارزشی است و هیچ‌گونه روش اثباتی وجود ندارد که بتوان تفاوت در عقاید ارزشی را با آن حل نمود و از آنجا که کار اقتصاددانان پرداختن به مسائل عینی و علمی و اثباتی و مثبت اقتصاد است، لذا ایشان فقط باید به مقوله کارامدی بپردازند و نه عدالت آنها باید تعریف (و نه کاربرد) عدالت را به حوزه سیاست و فلسفه واگذارند.

اما واقعیت آن است که چنین طرز تفکری حداقل دو اشکال اساسی دارد: اول آنکه نظریه رفاه اقتصادی به ما آموخته است که کارامدی نمی‌تواند تنها معیاری باشد که سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی را براساس آن ارزیابی نمود و این ادعا که تنها کارامدی باید مدنظر قرارگیرد خود یک قضاوت ارزشی است. دوم آنکه تصمیم‌گیران اقتصادی (سیاستگذاران اقتصادی) ناچارند که جنبه‌های بازتوزیعی سیاست‌های خود را مدنظر داشته باشند و اگر اقتصاددانان بخواهند این جنبه‌ها را فراموش کنند آنگاه سیاستگذاران آنها را به فراموشی خواهند سپرد. لذا لازم است آن دسته از اقتصاددانانی که بر روی موضوع بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی کار می‌کنند هر دو جنبه کارامدی و عدالت آن را مدنظر قرار دهند. گرچه آموزش اقتصاددانان این مزیت نسبی را برای آنها به وجود نیاورده که بتوانند قضاوت ارزشی نمایند اما باید بتوانند نتایج قضاوت‌های ارزشی متفاوت را ارزیابی و هزینه - منفعت

هر یک از آنها را برآورد نمایند و به صورت پیشنهادی فراروی سیاستگذاران اقتصادی بگذارند. حال این پرسش اساسی مطرح می‌شود که آیا باید در زمره وظایف دولت محسوب گردد که خود را درگیر سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی بنماید؟ البته مکاتب افراطی، فلسفی و سیاسی وجود دارند که هیچ‌گونه نقش بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی برای هیچ دولتی قائل نیستند. اما با توجه به اینکه هرگونه سیاست دولت نتیجه بازتوزیعی به دنبال دارد بسیار سخت است که هیچ‌گونه نقش بازتوزیعی برای دولت قائل نشد. لذا خواسته یا ناخواسته هرگونه سیاست دولت به‌ویژه سیاست‌های بودجه‌ای (مالیاتی و هزینه‌ای) آن ناگزیر آثار بازتوزیعی به دنبال خواهد داشت.

در اینجا لازم به نظر می‌رسد که پس از توجیه اولیه دخالت اقتصاددانان (تصمیم‌سازان اقتصادی) و سیاستگذاران اقتصادی (تصمیم‌گیران اقتصادی) در امر بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی، دو مدل از مکتب رایج مطلوبیت‌گرایی که درباره دخالت دولت در این امر وجود دارند به‌طور مختصر توضیح داده شوند:

۱. مدل مطلوبیت‌گرایی ساده جمع‌پذیر.

۲. مدل مطلوبیت‌گرایی به حداکثر رساندن حداقل «جان رالز».

از آنجا که در اقتصاد رفاه، رفاه اجتماعی براساس رفاه هر یک از اعضای جامعه تعریف می‌شود، می‌توان تابع رفاه اجتماعی را تابعی از مطلوبیت تمامی افراد جامعه به صورت زیر نوشت:

تابع رفاه اجتماعی مطلوبیت‌گرایی:  $W = F(U_1, U_2, \dots, U_i, \dots, U_n)$

که در آن:

رفاه اجتماعی  $W =$

مطلوبیت فرد  $i = U_i$

تعداد افراد جامعه  $n =$

تابع  $F =$

می‌باشند. طبق نظریه مطلوبیت‌گرایی، افزایش مطلوبیت حتی یک فرد بدون تغییر در مطلوبیت افراد دیگر رفاه اجتماعی را افزایش می‌دهد. به عبارت دیگر، هرگونه تغییر در سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی که موجب افزایش رفاه یکی از افراد جامعه شود و منجر به کاهش رفاه فرد دیگری نگردد رفاه اجتماعی را افزایش می‌دهد. بدین ترتیب پرسشی که پیش

می‌آید آن است که مکتب مطلوبیت‌گرایی چه نسخه‌ای برای بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی تجویز می‌نماید؟ طبق نظریه مطلوبیت‌گرایی دولت باید تا هنگامی که رفاه اجتماعی افزایش می‌یابد مبادرت به بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی نماید. به‌طور مشخص اگر فرض کنیم:

$$1. \text{ تابع رفاه یک تابع جمع‌پذیر است: } W = U_1 + U_2 + \dots + U_i + \dots + U_n$$

2. افراد جامعه دارای توابع مطلوبیت درآمد یکسان هستند:

$$i \neq j \forall U_i = U_i(I_i), U_i = U_j$$

3. با افزایش درآمد هر فرد مطلوبیت درآمدی وی با نرخ کاهنده افزایش می‌یابد:

$$U'_i > 0, U''_i < 0$$

$$1. \text{ کل درآمد جامعه ثابت است: } \sum_{i=1}^n I_i = I$$

2. هدف دولت به حداکثر رساندن رفاه اجتماعی است:  $\text{Max. } W = U_1 + U_2$

آنگاه طبق ساده‌ترین نظریه مطلوبیت‌گرایی، دولت باید تا هنگام دستیابی به یک توزیع مساوی درآمد در جامعه به سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی خود ادامه دهد. اثبات این نتیجه با استفاده از نمودارهای شماره ۱، ۲ و ۳ در پیوست ۱ مقاله به شرح زیر است:

در نمودارهای شماره ۱ و ۲ منحنی‌های مطلوبیت نهایی ناشی از درآمد برای جامعه‌ای دونفره به‌طور جداگانه و در نمودار شماره ۳ با هم براساس فروض ۵گانه فوق ترسیم شده‌اند. اگر فرض شود که توزیع اولیه درآمد بین این دو فرد به‌ترتیب عبارتست از  $O_1a$  (درآمد فرد کم‌درآمد) و  $O_2b$  (درآمد فرد پردرآمد) و دولت مبلغ  $ab$  ریال به‌صورت مالیات از فرد با پردرآمد دریافت و به‌صورت یارانه به فرد با درآمد کم به شکل پرداخت انتقالی بازتوزیع نماید، واضح است که فرد پردرآمد در وضعیت بدتر و فرد کم‌درآمد در وضعیت بهتر قرار می‌گیرد. اما سؤال مطرح این است که چه تغییری درکل مطلوبیت یا رفاه اجتماعی به‌وجود خواهد آمد؟ از آنجا که فرد دوم دارای درآمد بیشتر نسبت به فرد اول است، کاهش مطلوبیت فرد دوم ( $abcd$ ) کمتر از افزایش مطلوبیت فرد اول ( $abef$ ) است. لذا چنین بازتوزیعی درآمد موجب افزایش رفاه اجتماعی ( $cdef$ ) می‌شود. با چنین استدلالی می‌توان ادعا نمود تا زمانی که مطلوبیت‌های نهایی افراد با هم مساوی نیستند دولت می‌تواند به سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی خود ادامه دهد و از این طریق موجب افزایش رفاه اجتماعی گردد. همان‌گونه که از نمودار شماره ۳ برمی‌آید هنگامی که درآمدها با هم و مطلوبیت‌های نهایی

درآمدی با یکدیگر برابر شوند، رفاه اجتماعی به حداکثر می‌رسد. لذا با توجه به فروض فوق، سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی دولت باید تا حد برابری درآمدها اعمال شود. اما باید توجه داشت که ایرادهای زیر به مدل ساده بازتوزیعی مکتب مطلوبیت‌گرایی وارد است:

۱. اولاً هیچ معلوم نیست که افراد دارای توابع مطلوبیت یکسان باشند زیرا مطلوبیت قابل اندازه‌گیری عینی نیست.
  ۲. ثانیاً هیچ معلوم نیست که اگر مطلوبیت کالا یا خدمتی نرخ نزولی داشته باشد حتماً و لزوماً مطلوبیت نهایی درآمد افراد نیز نزولی باشد. مثلاً اگر مطلوبیت نهایی درآمد افراد ثابت باشد آنگاه کاهش مطلوبیت فرد دوم (abcd) با افزایش مطلوبیت فرد اول (abef) برابر است. لذا بازتوزیعی موجب افزایش رفاه اجتماعی (cdef) نمی‌شود. به عبارت دیگر رفاه اجتماعی مستقل از نحوه بازتوزیعی درآمد عمل می‌کند. از این رو سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی دولت نمی‌تواند موجب تغییر رفاه اجتماعی شود.
  ۳. ثالثاً هیچ معلوم نیست که درآمد کل جامعه در اثر اعمال سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی دولت ثابت بماند. برای نمونه اگر فرض کنیم مطلوبیت افراد افزون بر درآمد به اوقات فراغت آنها نیز بستگی دارد آنگاه افزایش مالیات بر درآمد منجر به کاهش عرضه کار افراد با درآمد بالا گردیده و چه بسا نهایتاً درآمد کل جامعه را کاهش دهد. از این رو سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی دولت باید بین دو هدف به حداکثر رساندن رفاه اجتماعی و پیشگیری از کاهش درآمد کل تعادل برقرار کنند.
- لذا مشاهده می‌شود حتی اگر به دلایلی فرض یکسان بودن یا نزدیک به یکسان بودن توابع مطلوبیت را بپذیریم، به واسطه تردید جدی که نسبت به اعتبار دو فرض ۳ و ۴ وجود دارد نمی‌توانیم سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی را که منجر به برابری درآمدها می‌شوند، را بپذیریم.
- از این رو در چارچوب مکتب مطلوبیت‌گرایی سعی گردیده است از توابع دیگر همچون «تابع رفاه اجتماعی به حداکثر رساندن حداقل» جان رالز به جای «تابع رفاه اجتماعی جمع‌پذیر» استفاده گردد:

$$W = \text{Min.} (U_1, U_2 \dots U_i \dots, U_n)$$



به موجب «تابع رفاه اجتماعی به حداکثر رساندن حداقل» جان رالز، جامعه کمترین مطلوبیت را مدنظر قرار می‌دهد و هدف سیاستگذار از بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی به حداکثر رساندن کمترین مطلوبیت است. نسخه سیاستگذاری ناشی از یک چنین دیدگاهی آن است که باز هم درآمد باید به‌طور مساوی توزیع شود مگر آنکه عدم توزیع برابر درآمد موجب افزایش رفاه کم‌درآمدترین فرد بشود. برای نمونه جامعه‌ای مرکب از دو نفر را مجسم نمایید که در آن فردی با درآمد بالا، فردی با درآمد پایین را استخدام نماید و دولت بر درآمد فرد با درآمد بالا مالیات وضع نماید و آن را به‌صورت یارانه به فرد با درآمد پایین منتقل سازد. این مالیات می‌تواند موجب شود که کارفرما تولیدش را کاهش دهد و در نتیجه کارگر خود را از کار بیکار کند. افزون بر این، یارانه‌ای که کارگر از دولت دریافت می‌کند کمتر از مبلغی است که در نتیجه بیکار شدنش از دست می‌دهد. به موجب این سناریو کاربرد معیار «به حداکثر رساندن حداقل» اجازه اجرای سیاست‌های عدم تساوی درآمدها را می‌دهد.

از آنجا که استفاده از دو تابع رفاه اجتماعی مطلوبیت‌گرایی «جمع‌پذیر» و «حداکثر کردن حداقل» جان رالز در بازتوزیعی همیشه موجب بهبود درآمد برخی و کاهش درآمد برخی دیگر می‌شود، نمی‌توان ادعا نمود که بازتوزیعی به وجودآمده بهینه پاراتو خواهد بود زیرا در هر دو مورد، تابع مطلوبیت هر فرد تنها وابسته به درآمد همان فرد است. حال اگر فرض شود مطلوبیت افراد با درآمد بالا نه تنها به درآمد خود آنها بلکه به درآمد افراد کم‌درآمد نیز بستگی دارد آنگاه سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی می‌تواند موجب پیشرفت پاراتوئی شود. برای نمونه فرض کنید که فردی با درآمد بالا در نتیجه انتقال یک ریال به فردی کم‌درآمد، افزایش مطلوبیتش از انجام این نوع دوستی بیش از کاهش مطلوبیتش در نتیجه از دست دادن یک ریال باشد و در ضمن مطلوبیت فرد کم‌درآمد در نتیجه دریافت یک ریال یارانه افزایش یابد. در این حالت مطلوبیت هر دو نفر در نتیجه یک چنین اقدام خیرخواهانه افزایش می‌یابد. لذا کارآمدی بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی مستلزم آن است که چنین سیاست‌هایی تا آنجا ادامه یابد که مطلوبیت نهایی فرد با درآمد بالا از پرداخت‌های انتقالی به فرد کم‌درآمد با مطلوبیت نهایی از دست رفته وی به واسطه کاهش مصرفش برابر شود. البته در صورت عدم دسترسی به اطلاعات کافی برای شناخت افراد کم درآمد جامعه توسط افراد با درآمد بالا و به شرط بی‌هزینه یا کم‌هزینه بودن اجرای عملیاتی پرداخت‌های انتقالی، دولت می‌تواند به نمایندگی از طرف افراد پردرآمد مبادرت به اجرای سیاست‌های بازتوزیعی و

پرداخت‌های انتقالی نماید. در این حالت در واقع می‌توان ادعا نمود که بازتوزیعی حکم پیامد مثبت اقتصادی<sup>۱</sup> و در نهایت امر حکم یک کالای عمومی<sup>۲</sup> را پیدا می‌کند که تمامی افراد جامعه از آن منتفع می‌شوند.

البته دلایل دیگری می‌توان متصور شد که حتی افراد خودبین هم طرفدار بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی باشند. برای مثال همیشه برای افراد پردرآمد اجتماع این احتمال وجود دارد که به واسطه عواملی که تحت کنترل آنها نیست فقیر شوند، از این دیدگاه سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی در واقع حکم «بیمه‌های اجتماعی» را پیدا می‌کنند. بدین ترتیب که افراد هنگامی که دارای درآمد هستند از طریق پرداخت مالیات حق بیمه اجتماعی پرداخت می‌کنند که در هنگام فقر پوشش داده شوند.

برخی دیگر معتقدند که سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی به‌منزله خرید و تضمین ثبات سیاسی و اجتماعی است. بدین معنا که اگر افراد کم‌درآمد بسیار فقیر و تعدادشان بسیار زیاد شود آن‌گاه به رفتارهای ضداجتماعی از جمله شورش و تبهکاری روی خواهند آورد و ثبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی افراد پردرآمد را به مخاطره خواهند انداخت.

با آنکه از نظر سیاستگذاری‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی تمامی دیدگاه‌هایی که تاکنون به آنها اشاره شد تفت‌هایی باهم دارند اما همگی دارای ریشه «مطلوبیت‌گرایی» هستند به این تعبیر که در هر یک از آنها رفاه اجتماعی تابع مطلوبیت افراد جامعه است و ویژگی‌های سیاست‌های بازتوزیعی بهینه در واقع از نوعی به‌حداکثر رساندن تابع رفاه اجتماعی منتج شده است. اما دیدگاه‌هایی وجود دارند که موضوع سیاستگذاری‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی دولت را صرف‌نظر از سلیقه و رجحان افراد جامعه مورد بررسی و مذاقه قرار می‌دهند. مثلاً افلاطون معتقد بود که در یک جامعه «خوب» نسبت درآمد ثروتمندترین فرد جامعه به درآمد فقیرترین آن نباید بیش از ۴ باشد و دیگرانی هستند که پا را فراتر از جان رالز نهاده و معتقدند تحت هر شرایطی درآمد افراد باید مساوی توزیع گردد و برخی همانند جیمز توبین معتقدند که برخی از کالاها و خدمات اصولاً باید برابر توزیع گردند<sup>۳</sup>. مثلاً اغلب افراد معتقدند که حق رأی باید مساوی باشد یا برخی از کالاهای غذایی در زمان جنگ باید برابر توزیع گردند. گرچه کم نیستند افرادی که توزیع برخی دیگر از کالاها و خدمات مانند خدمات

1. positive externality  
2. public good  
3. commodity egalitarianism

بهداشتی و درمانی، آموزش و پرورش و مسکن را یکسان می‌طلبند اما چنین نظری از دیدگاه بسیاری دیگر سؤال برانگیز است. به نظر می‌رسد که فکر «کالای نوع دوستانه»<sup>۱</sup> تا حد بسیاری براساس فکر تصحیح پیامد خارجی اقتصادی<sup>۲</sup> استوار است. بدین معنا که وقتی اهداکننده یارانه از مصرف برخی کالاها و خدمات توسط دریافت‌کننده یارانه مطلوبیتی عایدش می‌شود آنگاه سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی که منجر به مصرف این‌گونه کالاها و خدمات از طرف گیرنده یارانه می‌شود، نقش مکانیزم تصحیح پیامد خارجی اقتصادی را بازی می‌کنند.

تاکنون کلیه مباحث مطرح شده مبتنی بر این فرض بوده‌اند که گویی درآمد افراد جامعه به‌مثابه مال همگانی (مشاعی) است که جامعه هرگونه بخواهد می‌تواند آن را بازتوزیع نماید. لذا هیچ‌گونه توجهی به عدالت فرایندی که طی آن توزیع اولیه درآمد تحقق می‌یابد یا به عدالت روش‌های به کارگرفته شده برای توزیع آن مبذول نگردیده است. در این راستا برخی این بحث را مطرح می‌سازند که توزیع عادلانه درآمد باید اصولاً مبتنی بر این اصل باشد که درآمد با چه فرایندی ایجاد شده است و می‌شود. مثلاً بعضی این موضوع را مطرح می‌کنند که اگر «امکانات مساوی» برای همه افراد جامعه وجود داشته باشد آنگاه هرگونه توزیع اولیه درآمد ناشی از این وضع عادلانه است. لذا اگر فرایند ایجاد درآمد عادلانه باشد توجیهی برای دخالت دولت برای بازتوزیعی آن وجود نخواهد داشت. در این حوزه رابرت نازیک در یک موضع‌گیری در مقابل جان رالز تفکر بازتوزیعی را به شدت رد می‌کند. وی اصولاً این پرسش را که «جامعه» چگونه باید درآمدش را بازتوزیع نماید به‌شدت زیر سؤال می‌برد و آن را بی‌معنا می‌انگارد. زیرا از دید وی «جامعه» به خودی خود درآمدی ندارد که حال بخواهد آن را به هر نحوی مناسب می‌بیند بازتوزیع نماید. به‌زعم وی این «افراد» هستند که هر یک به تنهایی مولد درآمد هستند و درآمد دریافت می‌دارند نه «جامعه» و تنها اگر خللی در نحوه مالکیت عوامل تولید در جامعه بین افراد آن وجود داشته باشد دولت باید برای رفع اختلال و تصحیح نحوه مالکیت افراد اقدام کند. در واقع رابرت نازیک و همفکران وی بحث بازتوزیعی را از بحث به‌دنبال یک تابع رفاه اقتصادی «خوب» گشتن به یک بحث به دنبال یک مجموعه قوانین و مقررات «خوب» گشتن برای اداره امور جامعه تبدیل کرده‌اند. اما اینان از آن غافلند که چگونه فرایندهای اجتماعی قابل ارزیابی هستند. زیرا بسیار مشکل است که یک فرایند را مستقل از

1. egalitarian commodity

2. externality internalization

نتایجی که به بار می‌آورد ارزیابی نمود. اگر مجموعه‌ای از قوانین و مقررات «خوب» پیوسته منجر به نتایج نامطلوب شود چگونه می‌شود آن مجموعه را «خوب» تلقی کرد؟ متفکرانی وجود دارند که این موضوع را مطرح می‌کنند که اگر در جامعه‌ای ارتقای اجتماعی» روان و پیوسته‌ای در جریان باشد آنگاه سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی دولت دارای هیچ‌گونه مینا و توجیه اخلاقی نیست. منظور از «ارتقای اجتماعی» سیال و مداوم این است که افرادی که مثلاً در دهک‌های پایین توزیع درآمدی هستند در آینده نزدیک بتوانند با تلاش خود به دهک‌های بالا راه یابند و این فرایند مداوم و با سرعت کافی باشد.

## ۲. چالش‌های «تحلیلی» فراروی دولت در تدوین و اجرای سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی

پس از بحث اجمالی درخصوص چالش‌های «مفهومی» فراروی دولت در تدوین و اجرای سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی اکنون در این بخش از مقاله به چالش‌های فراروی دولت در «تحلیل» و ارزیابی آثار سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی دولت پرداخته خواهد شد. اصطلاحاً به آثار سیاست‌های هزینه‌ای دولت بر بازتوزیعی درآمد واقعی «آثار هزینه‌ای»<sup>۱</sup> اطلاق می‌شود. البته همان‌طور که می‌دانیم سیاست‌های مالیاتی و سیاست‌های هزینه‌ای دولت هر دو بر بازتوزیعی تأثیرگذارند، اما در اینجا صرفاً به چالش‌های فراروی «سیاست‌های هزینه‌ای» بودجه دولت می‌پردازیم و بحث درخصوص چالش‌های فراروی «سیاست‌های مالیاتی» بودجه دولت را به بعد موکول می‌کنیم.

به‌طورکلی و اجمالی می‌توان گفت که تعیین آثار «سیاست‌های هزینه‌ای دولت» بر بازتوزیعی با چالش‌های زیر مواجه است:

۱. چالش‌های ناشی از برآورد آثار ناشی از اجرای سیاست‌های هزینه‌ای دولت بر قیمت‌های نسبی،
۲. چالش‌های ناشی از تخمین آثار ناشی از اجرای سیاست‌های هزینه‌ای دولت به واسطه وجود کالاها و خدمات عمومی،
۳. چالش‌های ناشی از محاسبه آثار ناشی از اجرای سیاست‌های هزینه‌ای دولت به واسطه جنسی یا نقدی بودن سیاست‌های بازتوزیعی برحسب مورد.

مثلاً اگر فرض کنیم دولت برای مصرف مسکن افراد کم‌درآمد یارانه در نظر بگیرد و بخواهیم بدانیم که این یارانه چگونه بر بازتوزیعی مؤثر است معمولاً در نگاه اول این‌گونه تحلیل می‌شود که افرادی که یارانه دریافت می‌کنند منتفع می‌شوند و افرادی که از این بابت مالیات می‌پردازند متضرر می‌گردند و اگر مالیات‌دهندگان از درآمد بیشتری نسبت به دریافت‌کنندگان یارانه برخوردار باشند آن گاه توزیع درآمد به سوی برابری میل می‌کند. اما این نتیجه‌گیری لزوماً صحیح نیست. زیرا مثلاً اگر یارانه موجب شود تقاضا برای مسکن و به دنبال آن قیمت مسکن افزایش یابد چه بسا که یارانه به‌طور جزئی یا کلی اثر مفید خود را برای دریافت‌کنندگان آن از دست بدهد و حداقل قسمتی از منافع یارانه نصیب عرضه‌کنندگان مسکن بشود. البته برآورد دقیق ارقام نیازمند تخمین صحیح منحنی‌های عرضه و تقاضا برای مسکن است. از سوی دیگر یارانه مسکن ممکن است بردرآمد عرضه‌کنندگان مصالح ساختمانی و دستمزد نیروی کار در این بخش نیز مؤثر باشد. به عبارت دیگر می‌توان گفت که در حالت کلی سیاست‌های بازتوزیعی دولت معمولاً منجر به یک سلسله آثار زنجیره‌ای قیمتی می‌شود که این امر به نوبه خود بر درآمد افراد چه در نقش مصرف‌کننده و چه در نقش عرضه‌کننده عوامل تولید مؤثر است.

سیاست‌های بازتوزیعی دولت که موجب افزایش قیمت کالاها یا خدماتی می‌شوند که مصرف‌کننده تقاضای شدیدتری برای آنها دارد معمولاً رفاه فردی را کاهش می‌دهند. به همین نحو سیاست‌های بازتوزیعی که موجب افزایش قیمت نسبی عوامل تولید می‌شوند، درآمد تولیدکنندگان عوامل تولید را بهبود می‌بخشد. اما چالش فراروی آن است که تقریباً غیرممکن است تمامی تغییرها در قیمت‌های نسبی را پیگیری نمود و آثار آنها را تخمین زد. از این رو اقتصاددانان معمولاً فرض می‌کنند سیاست‌های بازتوزیعی دولت فقط به نفع دریافت‌کنندگان آنها تمام می‌شود و آثار آن بر دیگر قیمت‌ها و در نتیجه توزیع درآمد ناچیز است. اگرچه چنین فرضی در برخی موارد ممکن است جایز باشد، اما همیشه و معمولاً این‌گونه نیست.

همان‌طور که می‌دانیم سهم عمده‌ای از بودجه دولت هر سال صرف کالاها و خدمات عمومی می‌شود. افزون بر این می‌دانیم که بازار نمی‌تواند مصرف‌کنندگان کالاها و خدمات را مجبور به بروز رجحان و سلیقه و ارزش واقعی برای این‌گونه کالاها و خدمات نماید. حال اگر ندانیم هر فرد چه ارزشی برای کالاها و خدمات عمومی که مصرف می‌کند قائل است چگونه می‌توان آثار هزینه کالاها و خدمات عمومی را بر بازتوزیعی درآمد برآورد کرد؟ آیا تمامی افراد

به سهم مساوی از هزینه‌های دولت برای کالاها و خدمات عمومی منتفع می‌شوند؟ یا افراد کم‌درآمد بیشتر از افراد پردرآمد منتفع می‌گردند؟ یا برعکس آن درست است؟ پاسخ قاطع به چنین سؤالات اساسی غیرممکن است و استفاده از معیارهای مختلف برای یافتن جواب به چنین پرسش‌هایی احتمالاً جواب‌های متفاوتی تولید می‌کنند که بیشتر موجب سردرگمی می‌شوند تا شفافیت.

با آن که برخلاف کالاها و خدمات عمومی انتقال‌های جنسی توسط همگان مصرف نمی‌شوند، اما برآورد ارزش این‌گونه کالاها و خدمات برای مصرف‌کنندگان آنها بسیار مشکل است. روش متداول ارزیابی انتقال‌های جنسی در نگاه اول معمولاً بدین نحو است که ارزش هر ریال که دولت به صورت پرداخت انتقالی جنسی پرداخت می‌کند معادل ارزش پرداخت‌های انتقالی نقدی یک ریال برای دریافت‌کننده آن است. اما متأسفانه دلیلی وجود ندارد که اثبات نماید یک ریال پرداخت انتقال جنسی همیشه معادل یک ریال پرداخت انتقالی نقدی باشد. بحث برسر این موضوع با استفاده از نمودارهای ۴ و ۵ در پیوست شماره ۲ به شرح زیر قابل توضیح است:

اگر فرض کنیم خانواری مشمول دریافت پرداخت‌های انتقالی دولت دارای درآمد ماهانه‌ای معادل ۳,۰۰۰,۰۰۰ ریال است و این درآمد را به مصرف مرغ و دیگر کالاها و خدمات اختصاص می‌دهد و قیمت هر کیلو مرغ ۲۰,۰۰۰ ریال باشد آنگاه خط محدودیت بودجه این خانوار قبل از دریافت هرگونه پرداخت انتقالی مطابق نمودار شماره ۴ عبارت خواهد بود از AB. اگر خانوار مزبور به دنبال به حداکثر رساندن مطلوبیت خود باشد می‌تواند با مصرف ۲۰ کیلو مرغ در ماه و ۲,۶۰۰,۰۰۰ ریال از کالاها و خدمات دیگر ( $E_1$ ) مطلوبیت خود را به حداکثر برساند. حال اگر این خانواده مشمول دریافت پرداخت‌های انتقالی دولت گردد و در نتیجه در ماه ۶۰ کیلو مرغ از دولت دریافت نماید و مکانیزمی وجود نداشته باشد که بشود مرغ را در بازار آزاد به فروش رساند چه تغییری در رفاه خانوار به وجود خواهد آمد؟ واضح است که خط محدودیت بودجه خانوار AB به اندازه ۶۰ واحد به طرف راست و به‌طور موازی انتقال می‌یابد و خط مستقیم محدودیت بودجه تبدیل به خط منکسر AFD می‌شود. در این حالت خانوار با مصرف ۶۰ کیلو مرغ در ماه و ۳,۰۰۰,۰۰۰ ریال از کالاها و خدمات دیگر (F) مطلوبیت خود را به حداکثر می‌رساند که در مقایسه با  $E_1$  مصرف خانوار هم از مرغ و هم از دیگر کالاها و خدمات افزایش یافته است. حال اگر دولت به جای در اختیار نهادن ۶۰ کیلو مرغ رایگان در ماه به صورت جنسی،

معادل نقدی آن یعنی ۱,۲۰۰,۰۰۰ ریال در اختیار این خانوار قرار دهد خط محدودیت بودجه خانوار به صورت HD درخواهد آمد و این اجازه را به خانوار خواهد داد که بین HF مثلاً ۴۰ کیلو مرغ و ۳,۴۰۰,۰۰۰ ریال از کالاها و خدمات دیگر در نقطه E<sub>3</sub> مصرف نماید، امکانی که تحت برنامه پرداخت‌های انتقالی جنسی وجود نداشت زیرا خانوار نمی‌توانست پرداخت انتقالی جنسی خود را تبدیل به پرداخت انتقالی نقدی نماید. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود رفاه خانوار با پرداخت انتقالی نقدی نه تنها بیش از رفاه خانوار با پرداخت انتقالی جنسی است بلکه کمتر از مرغ و بیشتر از کالاها و خدمات دیگر مصرف می‌کند و ۱,۲۰۰,۰۰۰ ریال پرداخت انتقالی جنسی به اندازه ۱,۲۰۰,۰۰۰ ریال پرداخت انتقالی نقدی موجب افزایش رفاه خانوار نمی‌شود.

شاید در اینجا این شبهه مطرح شود که پرداخت‌های انتقالی معادل نقدی همیشه به پرداخت‌های انتقالی جنسی رجحان دارند، زیرا موجب رفاه بیشتر می‌شوند. در پاسخ باید گفت که نه لزوماً بدین ترتیب که اگر سلیقه و رجحان خانواری به حد کافی به سوی مصرف کالایی که مشمول پرداخت‌های انتقالی جنسی می‌شود تمایل داشته باشد آنگاه این امکان وجود دارد که پرداخت‌های انتقالی جنسی بر پرداخت‌های انتقالی معادل نقدی آن ترجیح داشته باشند. این حالت به وضوح در نمودار شماره ۵ ترسیم شده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود قبل از پرداخت انتقالی جنسی این خانوار جدید ۸۲ کیلو مرغ و ۱,۳۶۰,۰۰۰ ریال از کالاها و خدمات دیگر در ماه مصرف می‌کرد و مطلوبیت خود را به حداکثر می‌رساند (E<sub>4</sub>). اما پس از دریافت یارانه جنسی، با مصرف ۱۲۶ کیلو مرغ و ۱,۶۸۰,۰۰۰ ریال از کالاها و خدمات دیگر در ماه مطلوبیت خود را به حداکثر می‌رساند. از این روست که پیشاپیش قبل از آگاهی نسبت به سلیقه و رجحان مصرف‌کننده نمی‌توان ادعا نمود که دریافت‌کنندگان پرداخت‌های انتقالی همیشه برای پرداخت‌های انتقالی جنسی ارزش کمتری نسبت به پرداخت‌های انتقالی معادل نقدی قائل هستند لذا پاسخ به این سؤال باید تجربی تعیین گردد.

چالش دیگر فراروی اجرای سیاست‌های بازتوزیعی جنسی آن است که پرداخت‌های انتقالی جنسی همواره مستلزم هزینه‌های اغلب سنگین اداری از قبیل هزینه‌های انبارداری، هزینه‌های حمل و نقل و هزینه‌های توزیع است.

در اینجا سؤال مهمی که مطرح می‌شود آن است که اگر پرداخت‌های انتقالی جنسی در مقایسه با پرداخت انتقالی معادل نقدی، ممکن است موجب کاهش مطلوبیت دریافت‌کنندگان

شود و افزون بر این اغلب دارای هزینه‌های اداری گزاف نیز هست چگونه است که این‌گونه پرداخت‌های انتقالی هنوز مرسوم هستند و مورد استقبال واقع می‌شوند؟ پاسخ به این سؤال مهم را می‌توان به شرح زیر تشریح نمود:

۱. شاید اولین دلیل پدیده «کالای نوع دوستانه» باشد که به موجب آن پرداخت‌کننده انتقال جنسی در نظر دارد دریافت‌کننده آن حتماً کالای خاصی را مصرف نماید. مثلاً دولت ممکن است بخواهد که فرزندان در حال رشد افراد کم‌درآمد حتماً روزانه و به میزان کافی شیر مصرف نمایند. لذا به جای معادل نقدی شیر کالای شیر در اختیار فرزندان مزبور قرار می‌گیرد.

۲. دومین دلیل شاید این باشد که پرداخت‌های انتقالی جنسی در مقایسه با پرداخت‌های انتقالی معادل نقدی آنها از گسترش بیشتر فساد در اجرای سیاست‌های مالی بازتوزیعی جلوگیری می‌کند. معمولاً در شناسایی افراد مشمول پرداخت‌های انتقالی جنسی به مراتب کمتر فساد وجود دارد تا در شناسایی افراد مشمول پرداخت‌های انتقالی معادل نقدی.

۳. اصولاً تجربه نشان داده است که پرداخت‌های انتقالی جنسی از نظر سیاسی بیشتر طرفدار دارند. زیرا این‌گونه سیاست‌های بازتوزیعی نه تنها به سود دریافت‌کنندگان پرداخت‌های انتقالی جنسی است بلکه به نفع تولیدکنندگان کالاها و خدمات مزبور نیز می‌باشند. مثلاً صاحبان صنعت ساختمان سازی طرفدار پرداخت‌های انتقالی جنسی به صورت یارانه مسکن به نیازمندان مسکن هستند. لذا صاحبان این صنعت در ائتلاف‌های سیاسی و تشکیل گروه‌های فشار و ذی‌نفع حامی چنین برنامه‌هایی شرکت کرده و در آنها بسیار فعال هستند. البته لازم به ذکر است که آن دسته از کارکنان دولت که در بوروکراسی (دیوان سالاری) پرداخت‌های انتقالی جنسی فعال هستند از این‌گونه پرداخت‌ها نیز حمایت می‌کنند تا از این طریق شغل، حقوق و مزایای شغلی و قدرت بوروکراسی خود را حفظ و پایدارتر کنند.

### نتیجه‌گیری

موضوعی که تمامی بحث‌های این مقاله را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد تعریف جامع و مانعی از درآمد و اندازه‌گیری آن به منظور اجرای سیاست‌های بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی است. گرچه اقتصاددانان مالیه عمومی تعریف هیگ - سایمونز را از درآمد دارند با این وجود



اندازه‌گیری آن عملاً بسیار مشکل است. لذا بزرگترین و ابتدایی‌ترین چالش فراروی دولت شاید اندازه‌گیری درآمد واقعی افراد باشد. از این‌رو منطق و عمل حکم می‌کند که آمار و ارقام موجود مربوط به توزیع اولیه درآمدها بین افراد جامع بااحتیاط تعبیر و تفسیر شوند. قضاوت‌های سرسری و عجولانه نسبت به ارقام موجود درخصوص اختلاف طبقاتی جامعه، ناگزیر ممکن است سیاست‌های نادرست بازتوزیعی و پرداخت‌های انتقالی را به دنبال داشته باشد.

## منابع و مأخذ

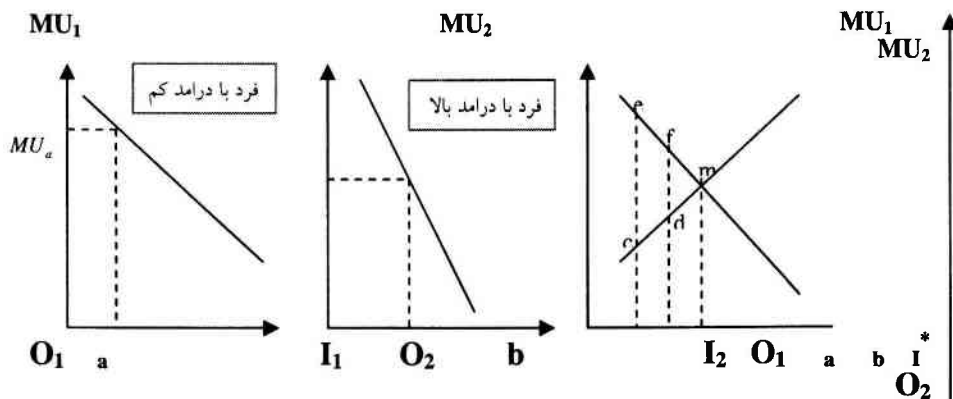
### منابع فارسی

۱. گزارش عملکرد بودجه‌های سالانه جمهوری اسلامی ایران.
۲. گزارش‌های مختلف مرکز پژوهش‌های مجلس.
۳. گزارش عملکرد برنامه‌های ۵ ساله در ایران.

### منابع انگلیسی

1. Atkinson, A. B. and Bourguignon (Eds.), *Handbook of Income Distribution*, North-Holland, 2000.
2. Kolm, S. and Ytheier, Jean, Mercier (Eds.), *Handbook of the Economics of Giving, Altruism, and Reciprocity*, North-Holland, 2006.
3. Nozick, Robert: *Anarchy, State, and Utopia*, Oxford, Basil Blackwell, 1974.
4. Rawls, John., *A Theory of Justice*, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1971.
5. Rosen, Harvey S., *Public Finance*. McGraw-Hill, 7<sup>th</sup> Ed., 2005.
6. Tobin, James. "On Limiting the Domain of Inequality", *Journal of Law and Economics*, 13, 1970, pp 263-77.

پیوست ۱. اثر بازتوزیعی تحت تابع رفاه اجتماعی مطلوبیت‌گرایی جمع‌پذیر

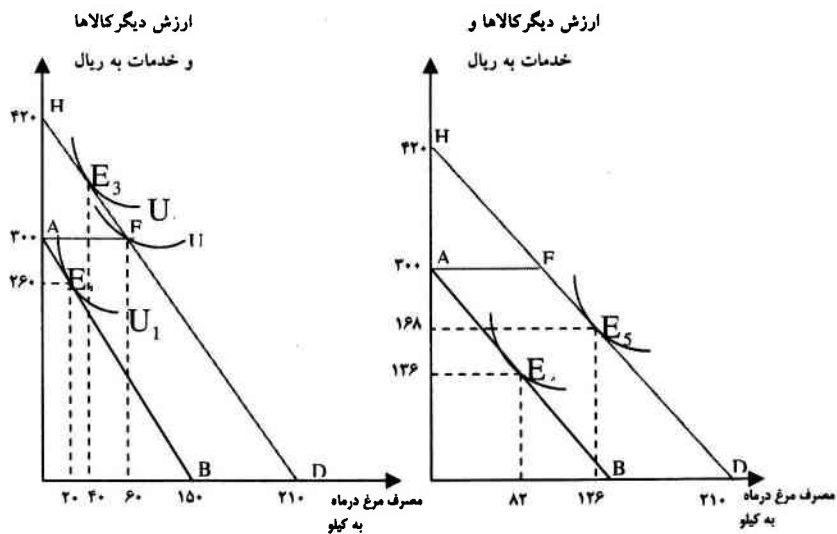


نمودار شماره (۱)

نمودار شماره (۲)

نمودار شماره (۳)

پیوست ۲. مقایسه اثر رفاهی پرداختهای انتقالی جنسی با معادل نقدی آنها



نمودار شماره (۴)

نمودار شماره (۵)